

Journal of Islamic Law Research

پژوهش‌نامه حقوق اسلامی

An Analysis of the Possibility of Proving Denial and
Presenting Evidence Thereof in Islamic Jurisprudence with
a Focus on Iranian Law

Author: Mahdi Hasanzadeh

Stable URL: <https://doi.org/10.30497/law.2025.248127.3750>

تحلیل امکان اثبات انکار و ارائه دلیل بر انکار در فقه امامیه و حقوق ایران

نویسنده: مهدی حسن‌زاده

پیوند دائمی: <https://doi.org/10.30497/law.2025.248127.3750>



Copyright 2026 The Author(s).

Published by *Imam Sadiq University*, Tehran, Iran.

This work is fully Open Access under the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) license, allowing non-commercial use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited and not modified. *Islamic Law Research* strictly follows the ethical guidelines of the Committee on Publication Ethics (COPE), which all readers, authors, reviewers, and editors are expected to observe and uphold.

An Analysis of the Possibility of Proving Denial and Presenting Evidence Thereof in Islamic Jurisprudence with a Focus on Iranian Law

Mahdi Hasan zadeh • Professor, Department of Private Law, Faculty of Law, University of
Qom, Qom, Iran. m.hasanzadeh@qom.ac.ir

Abstract

Context & Objective: The question of whether denial can be proven and whether evidence can be presented to support such denial is a matter of significant legal and theoretical importance. Despite its practical implications in judicial proceedings, this issue has not been systematically explored in either Islamic jurisprudence or Iranian legal doctrine. Traditionally, Islamic jurisprudence—especially in its *Shi'a* interpretation—maintains that the presentation of *Bayyina* (evidence through the testimony of two just men) is a procedural right exclusive to the plaintiff. However, this exclusivity has been challenged by some scholars. The purpose of this research is to evaluate the legitimacy and scope of the defendant's right to present evidence in support of a denial, and to assess whether Iranian civil law is in alignment or conflict with Islamic jurisprudential principles. The central research question is whether the current position of Iranian law regarding the proof of denial and the right of the defendant to submit evidence is compatible with established Islamic legal thought.

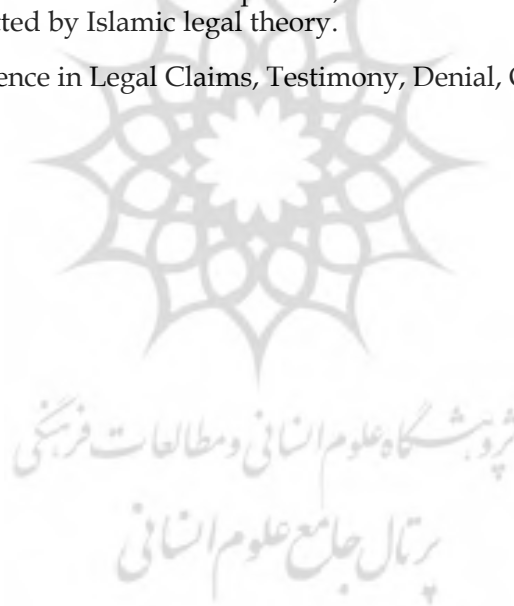
Method & Approach: The study employs a doctrinal methodology, relying on a detailed examination of primary legal texts and jurisprudential sources. An inductive approach is adopted to analyze legal principles derived from Islamic jurists' writings and statutory provisions in Iranian law. By comparing doctrinal positions in *Shi'a* jurisprudence with the contents of the Iranian Civil Code and Code of Civil Procedure, the study identifies areas of alignment and divergence.



Findings: The analysis reveals that, contrary to the dominant view in Islamic jurisprudence that restricts *Bayyina* to the claimant, Iranian law allows the defendant to offer evidence to disprove the claimant's assertions. This is evident from multiple provisions in the Iranian Code of Civil Procedure, as well as the explicit wording of Article 1328 of the Civil Code, which permits the defendant to avoid taking an oath by proving the falsity of the plaintiff's claim. These findings highlight a divergence between Iranian statutory law and traditional juristic interpretations, particularly regarding the procedural rights of defendants.

Conclusion: Although Iranian law departs from the classical *Shi'a* jurisprudential position on the exclusivity of presenting *Bayyina*, this divergence does not constitute a violation of Islamic legal principles. The study concludes that the Iranian legal system's recognition of the defendant's right to present evidence in denial cases reflects a legitimate development within the scope of Islamic jurisprudence. Thus, the current legal framework in Iran, while not strictly aligned with traditional opinions, remains within the interpretive flexibility permitted by Islamic legal theory.

Keywords: Evidence in Legal Claims, Testimony, Denial, Oath.



تحلیل امکان اثبات انکار و ارائه دلیل بر انکار در فقه امامیه و حقوق ایران

مهدی حسن‌زاده * استاد، گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران.

m.hasanzadeh@qom.ac.ir

چکیده

امکان یا عدم امکان اثبات انکار و ارائه دلیل برای اثبات انکار موضوعی قابل تأمل است، که در فقه و حقوق به‌طور مشخص و متمرکز مورد بررسی قرار نگرفته است. اگر چه در فقه معروف است که اقامه بینه، اختصاص به مدعی دارد، اما برخی چنین اختصاصی را نپذیرفته‌اند. در قانون ایران، اثری از اختصاص ارائه دلیل به مدعی و ممنوعیت مدعی علیه از ارائه دلیل یافت نمی‌شود؛ بلکه از مقررات متعددی، امکان ارائه دلیل توسط مدعی علیه برای اثبات انکار قابل استفاده است. به‌ویژه در ماده ۱۳۲۸ قانون مدنی به‌صراحت اثبات بطلان ادعای مدعی، به عنوان وضعیتی که مدعی علیه را از سوگند معاف می‌کند مطرح شده است. با این همه، موضع بحث در حقوق ایران با آنچه در فقه امامیه مشهور است ناهماهنگ است. علی‌هذا پژوهش حاضر در ضمن روش توصیفی تحلیلی، برای تفصیلی از ناهماهنگی اخیرالذکر، به واکاوی موضوع در دیدگاه‌های فقیهان و مصادر حقوقی ایران پرداخته است. مقاله در نهایت با ارائه دیدگاه مقابل مشهور در فقه، اثبات کرده است که وضعیت کنونی موضوع در حقوق ایران را نمی‌توان مغایر با شرع دانست.

واژگان کلیدی: ادله اثبات دعوی، بینه، انکار، سوگند.

مقدمه

بر اساس قاعده معروف در فقه، بار اثبات در دعاوی بر مدعی است و لازم است مدعی، ادعای خود را با ارائه دلیل اثبات کند، ولی منکر وظیفه‌ای در ارائه دلیل برای اثبات انکار ندارد، اما این سؤال مطرح و قابل بررسی است که آیا در خصوص منکر وضعیت این گونه است که فقط وظیفه در ارائه دلیل ندارد، اما اگر خواست می‌تواند برای اثبات بطلان ادعای مدعی، دلیل ارائه کند یا منکر نه تنها وظیفه ارائه دلیل ندارد، بلکه ممنوع از این کار است و نمی‌تواند برای اثبات بطلان ادعای مدعی، دلیل ارائه کند و دلیل او پذیرفته نمی‌شود و مورد بررسی قرار نمی‌گیرد؟ این سؤال نیز مطرح است که آیا انکار، قابل اثبات است یا اثبات فقط در مورد ادعا امکان پذیر است؟

روشن است که در مواردی که مدعی علیه، ادعای متقابل مطرح کند، دعوی منقلب می‌شود و وضعیت مدعی علیه تغییر می‌کند و تبدیل به مدعی می‌شود و لازم است برای اثبات ادعای متقابل خود، دلیل ارائه کند و وضعیت او در این حالت، همان وضعیت مدعی اصلی است. محل بحث، حالتی است که مدعی علیه صرفاً به انکار و نفی ادعای مدعی می‌پردازد و ادعای متقابل مطرح نمی‌کند.

در این پژوهش، تبیین موضوع در دو قسمت انجام می‌شود. در قسمت نخست، به بررسی موضوع در فقه و بیان دیدگاه‌های فقهی و در قسمت دوم، به بیان نظرات حقوق دانان و تحلیل حقوقی موضوع پرداخته می‌شود.

روش پژوهش: این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی در ضمن رجوع گسترده به اقوال فقها و حقوق دانان و تقریر و نقد این نظریه‌ها صورت گرفته است.

پیشینه پژوهش: موضوع مورد بحث در فقه و حقوق به صورت متمرکز و مفصل بحث نشده است. در فقه بر اساس روایت معروف «البینه علی المدعی و اليمين علی من انکر»، مشهور است که بینه اختصاص به مدعی دارد و شخص منکر نمی‌تواند اقامه بینه کند، اما برخی فقها در برابر این شهرت، دلالت روایت مذکور بر اختصاص بینه به مدعی و ممنوع بودن شخص منکر از اقامه بینه را نپذیرفته‌اند. در قوانین و متون حقوقی، مسئله اختصاص دلیل به مدعی و ممنوع بودن منکر از اقامه دلیل مطرح نشده است، بلکه مقررات متعددی وجود دارد که بیان‌کننده امکان ارائه دلیل توسط منکر است.

باوجوداین، در متون و منابع حقوقی - حتی در منابع اصلی مربوط به ادله اثبات دعوی از قبیل

کتاب اثبات و دلیل اثبات مرحوم دکتر کاتوزیان و کتاب ادله اثبات دکتر شمس - یافت نشد که به‌طور متمرکز و تفصیلی به موضوع اثبات انکار و بررسی تفصیلی و تحلیلی آن اقدام شده باشد و جز اشاره‌هایی پراکنده و مختصر، مطلب قابل توجهی در این زمینه مشاهده نشد.

۱. بررسی موضوع در فقه

در فقه معروف است که بینه را مختص مدعی می‌دانند، ولی برخی فقها تلاش کرده‌اند این انحصار را زیر سؤال ببرند و خلاف آن را اثبات کنند؛ به صورتی که حداقل در مواردی که انکار شخص منکر حاوی امر وجودی است، بینه منکر پذیرفته شود. همچنین، در خصوص تأثیر و توانایی بینه منکر در برابر و در تعارض با بینه شخص مدعی، بحث‌هایی مطرح شده است.

۱.۱. دیدگاه عدم اعتبار بینه طرف انکارکننده

در بیشتر منابع فقهی، سخنی از امکان اقامه بینه توسط منکر به میان نیامده است و به نظر می‌رسد عدم امکان چنین کاری، مفروض و مسلم بوده است. باوجوداین، در برخی از منابع به عدم امکان اقامه بینه توسط منکر تصریح شده است از جمله اینکه محقق حلی در تعارض بینه شخص متصرف بر مال (داخل) و بینه شخصی که تصرف ندارد (خارج)، دیدگاه پذیرش بینه شخص خارج را ترجیح داده است به دلیل روایت پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) که فرمود «و الیمین علی من انکر» و اینکه وضعیت جداگانه‌ای که در این روایت برای مدعی و منکر بیان شده، دلیل بر این است که این دو، وجه مشترکی از جهت بینه و یمین ندارند (الحلی (المحقق)، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۱۳).

یکی از فقهای معاصر نیز اعلام کرده که روایت «البینه علی المدعی و الیمین علی من ادعی علیه» ظاهر در این است که بینه منکر پذیرفته نیست و معیار در دادرسی - وقتی که مدعی بینه دارد - استماع بینه مدعی است و در صورت عدم بینه مدعی، بر اساس سوگند مدعی‌علیه حکم صادر می‌شود. در ادامه، این سخن را که گفته شود این روایت بیان‌کننده وظیفه اولیه مدعی و منکر است و مانع پذیرش بینه منکر نیست، خلاف ظاهر این روایت دانسته است؛ به‌خاطر اینکه تفصیل و بیان وضعیت‌های متفاوت برای مدعی و منکر حاوی این است که این دو، وجه اشتراکی در این خصوص ندارند، بنابراین، نه بینه از هر دو پذیرفته می‌شود و نه سوگند (الموسوی الگلپایگانی، بی‌تا، ج ۲، صص. ۱۴۰ و ۱۴۱). شبیه این بیان در سخن فقیه دیگری هم آمده است (الموسوی البجنوردی، بی‌تا، ج ۳، صص. ۶۹، ۹۲ و ۹۵).

۲.۱. استدلال بر اعتبار بینه طرف انکارکننده

شیخ انصاری، دلالت روایت پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) - که فرمود «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر» - بر انحصار حجیت بینه برای مدعی و انحصار حجیت یمین برای منکر را چنین بیان کرده است که اولاً، «لام» یا برای جنس است یا برای استغراق و در هر حال، دلالت بر انحصار هر نوع بینه به مدعی و انحصار هر یمین به منکر می‌کند و لازمه این دو انحصار این است که هیچ بینه‌ای برای منکر و هیچ یمینی برای مدعی ثابت نباشد (الانصاری (الشیخ)، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص. ۴۰۳). ثانیاً، چون در روایت در خصوص بینه و یمین، قائل به تفصیل شده و بینه را وظیفه مدعی و یمین را وظیفه منکر قرار داده است، چنین تفصیلی دلالت بر عدم اشتراک مدعی و منکر در هیچ‌یک از این دو و اختصاص هر شخص (مدعی و منکر) به هریک از بینه و یمین می‌کند (الانصاری (الشیخ)، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص. ۴۰۵). در ادامه، این استدلال را رد کرده است به این بیان که روایت مورد بحث، ظاهر است در منحصر بودن دلیل منکر به یمین، اما این ظهوری صرف است با قطع نظر از قرائن خارجی و چه بسا ظهوری ابتدایی است که با ملاحظه امور دیگر و تأمل در آن، معلوم می‌شود دلالت بر حصر ندارد، بلکه بر این دلالت دارد که تأیید یمین در حق منکر برای ارفاق به او و تسهیل کار او و اعطای اختیار و فرصت به اوست نه از جهت تکلیف و وظیفه. پس منافاتی ندارد با ادله‌ای که دلالت بر اعتبار بینه به طور عام می‌کند و شامل بینه منکر هم می‌شود. اقامه بینه کار دشواری است برخلاف یمین که به خودی خود و صرف نظر از نهی از آن به خاطر حرمت و تقدس آن، کار آسانی است. علاوه بر اینکه سخن پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) که فرمود «و الیمین علی من انکر»، در مقام رفع توهم انحصار دلیل منکر به بینه است که چنین توهمی ممکن است به وجود آید در اثر ادله‌ای که به طور مطلق بر اعتبار بینه دلالت می‌کند و اینکه در اذهان چنین جا گرفته که دلیل اثبات مدعی در معنای عام آن، بینه است (الانصاری (الشیخ)، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص. ۴۰۷). در ادامه، ادله دیگری نیز بیان کرده (الانصاری (الشیخ)، ۱۴۱۰ق، ج ۱، صص. ۴۰۹ و ۴۱۰) و در نهایت، اعلام کرده است از این شواهد و مؤیدات زیاد استفاده می‌شود که مقرر کردن یمین برای تسهیل و ارفاق و رفع دشواری بینه از منکر بوده است نه اینکه دلیلی غیر از یمین از او پذیرفته نشود. پس باید از ظهور روایت «الیمین علی من انکر» در انحصار دلیل منکر به یمین دست کشید. نتیجه اینکه، روایت مشهور بین فقها، به خودی خود ظهور در انحصار دلیل منکر در یمین دارد، اما با ملاحظه قرائنی که ذکر شد، می‌توان ادعا کرد که از قسمت اخیر آن، اراده انحصار

نشده است. در چنین شرایطی، این روایت نمی‌تواند تخصیص بزند عموماتی را که دلالت بر حجیت بینه نسبت به هر شخص - مدعی باشد یا منکر - می‌کند (الانصاری (الشیخ)، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص. ۴۱۱).

میرزاحسن آشتیانی و میرزاحبیب‌الله رشتی نیز در بیان‌هایی شبیه آنچه از شیخ انصاری نقل شد، بر قابل استماع بودن بینه منکر استدلال کرده‌اند (الآشتیانی، بی‌تا، صص. ۱۰۴، ۱۰۵ و ۳۷۰؛ الرشتی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، صص. ۱۸۱-۱۸۴؛ الرشتی، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص. ۱۵۲). اعتبار و جواز استماع بینه شخص منکر، در سخن برخی دیگر از فقها مورد تأیید و تأکید واقع شده است (النجفی، ۱۳۶۲، ج ۴۰، ص. ۴۱۷؛ الطباطبایی الیزدی، ۱۳۷۸ق، ج ۳، صص. ۱۵۲ و ۱۵۳؛ المؤمن، ۱۳۸۰، ج ۱، ص. ۳۶۶؛ الايروانی، ۱۴۲۷ق، ج ۳، ص. ۳۱).

۳.۱. بینه طرف انکارکننده برای اثبات ملازمات وجودی انکار

شیخ انصاری اعتبار بینه شخص منکر را به‌نحو دیگری نیز مطرح و اعلام کرده است که اگر بپذیریم که روایت مشهور (البینه علی المدعی و اليمين علی من انکر) دلالت بر انحصار دلیل منکر به یمین دارد، لیکن این انحصار از این جهت است که او منکر است و ادعای مدعی را نفی می‌کند، اما اگر او هدف دیگری غیر از نفی ادعای مدعی داشته باشد - اگرچه نفی ادعای مدعی هم بر آن مترتب باشد - این روایت دلالت بر قابل استماع نبودن بینه در این حالت ندارد و بر اساس قاعده اولیه، بینه در این حالت معتبر است و منافاتی نیست بین قابل استماع نبودن بینه از جهت اینکه منکر و نفی‌کننده ادعای مدعی است و بین استماع بینه از غیر این جهت، وقتی که جهت دیگری وجود داشته باشد (الانصاری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص. ۴۱۶). نتیجه اینکه قدر مسلم از انحصاری که از روایت مشهور استنباط می‌شود، انحصار دلیل منکر در یمین است از جهت اینکه او منکر و نفی‌کننده ادعای مدعی است و این منافات ندارد با استماع بینه منکر در صورتی که یک جنبه ثبوتی وجود داشته باشد که عقلاً یا عادتاً موجب نفی ادعای مدعی شود و پذیرش چنین مطلبی در مورد منکر ایرادی ندارد با توجه به عمومات اعتبار بینه و عدم دلالت روایت مشهور بر بیشتر از انحصار دلیل منکر در یمین از جهت اینکه او نفی‌کننده ادعای مدعی است (الانصاری (الشیخ)، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص. ۴۱۷).

میرزاحسن آشتیانی نیز در بیان این استدلال، اعلام کرده است که معنای روایت مشهور این

است که شخص منکر از جهت انکارش، بینه‌اش پذیرفته نمی‌شود و او را از یمین بی‌نیاز نمی‌کند، اما اگر آنچه ادعا می‌کند، یک جهت ثبوتی هم داشته باشد - مانند اختلاف موجر و مستأجر که موجر ادعا کند اجاره ده دینار بوده است و مستأجر ادعا کند پنج دینار بوده است - مانعی ندارد بینه منکر نسبت به جهت ثبوتی استماع شود، بلکه روایت، دلالت بر قبول بینه شخص منکر نسبت به جهت ثبوتی دارد؛ زیرا منکر از این جهت مدعی است (آشتیانی، بی‌تا، ص. ۱۰۶).

به نظر میرزا حبیب‌الله رشتی نیز تعلیق حکم بر وصف، دلالت بر علیت و دخالت صفت در حکم می‌کند. پس از روایت «الیمین علی المنکر» استفاده می‌شود که از شخص منکر از جهت انکارش، غیر از یمین دلیلی مطالبه و پذیرفته نمی‌شود، اما اگر سخن او حاوی یک امر وجودی باشد که عقلاً یا عادتاً تأیید کند انکار او را - مانند اینکه موجر بگوید مبلغ اجاره ده دینار بوده است و مستأجر بگوید پنج دینار بوده است - از این روایت استفاده نمی‌شود که بینه شخص منکر از جهت ادعای او بر امر وجودی پذیرفته نشود. در ادامه، برخلاف آنچه از میرزا حسن آشتیانی نقل شد، اعلام کرده است که این ادعا پذیرفته نیست که گفته شود وقتی که انکار شامل ادعای امر وجودی باشد، منکر در این صورت - اگرچه از جهت انکارش، منکر است - از جهتی دیگر، مدعی محسوب می‌شود. دلیل این مطلب این است که صرف شامل بودن انکار بر ادعای امر وجودی، شخص منکر را مدعی نمی‌کند. به همین خاطر، در موارد این‌چنینی، حکم به تحالف و امکان درخواست سوگند شخص منکر از مدعی (اصلی) نمی‌شود (الرشتی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، صص. ۱۸۴ و ۱۸۵).

۴.۱. تعارض بینه طرف انکارکننده در مقابل بینه مدعی

شیخ انصاری با استناد به روایات متعدد، از این روایات استفاده کرده است که بینه منکر نمی‌تواند در مقابل بینه مدعی مورد استناد قرار گیرد و اعتبار بینه منکر در صورتی است که بینه مدعی اقامه نشود، اما در صورت اقامه بینه مدعی، حکم به نفع مدعی صادر می‌شود و بینه منکر در چنین حالتی استماع نمی‌شود (الانصاری (الشیخ)، ۱۴۱۰ق، ج ۱، صص. ۳۹۱-۳۹۳).

میرزا حسن آشتیانی نیز بینه منکر را در مقابل بینه مدعی، غیرقابل استماع معرفی کرده و اعتبار بینه شخص منکر را در صورتی دانسته است که مدعی بینه نداشته باشد و بینه مدعی و بینه منکر را از قبیل اصل و دلیل شناخته است که در یک ردیف نیستند و تعارض نمی‌کنند (الانصاری (الشیخ)،

۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۶۶). در ادامه، بر عدم استماع بینه منکر در مقابل بینه مدعی، ادعای اجماع کرده (الانصاری (الشیخ)، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۶۹) و دلایل و استدلال‌های مفصلی بر این مطلب ارائه کرده است (الانصاری (الشیخ)، ۱۴۱۰ق، ج ۱، صص ۳۷۱ و ۳۷۲).

سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی بینه منکر را به‌طور مطلق - چه در حالت تعارض با بینه مدعی و چه در غیر حالت تعارض - معتبر شناخته است (الطباطبایی یزدی، ۱۳۷۸ق، ج ۳، ص ۱۵۲). یکی از فقهای معاصر نیز در اظهارنظری متفاوت، اعلام کرده است که بینه منکر نمی‌تواند مستند حکم قاضی قرار گیرد و بر اساس آن قضاوت نمی‌شود، ولی مانع اعتبار بینه مدعی در فرض تعارض با آن می‌شود و در فرض تعارض بینه مدعی و بینه منکر، بینه مدعی اعتبار ندارد؛ زیرا بینه‌ای که معارض دارد، بینه‌ای نیست که بتواند مستند حکم قاضی قرار گیرد و تفاوت بین بینه مدعی و بینه منکر در مستند قضاوت بودن آن‌هاست و ملازمه ندارد با اینکه بینه منکر نتواند بینه مدعی را بی‌اعتبار کند (التبریزی، ۱۴۱۵ق، صص ۳۵۱، ۳۵۳ و ۳۵۴).

محقق دیگری، اثر و ثمره اعتبار بینه مدعی علیه را نه بی‌نیازی از یمین او، بلکه تعارض با بینه مدعی و تساقط هر دو بینه و درنهایت، صدور حکم بر اساس یمین مدعی علیه دانسته است (الایروانی، ۱۴۲۷ق، ج ۳، صص ۳۱ و ۳۲).

۲. تحلیل حقوقی

در حقوق، مسئله‌ای به‌عنوان اختصاص دلیل به مدعی و ممنوعیت منکر از ارائه دلیل مطرح نشده است، بلکه در قانون (ماده ۱۳۲۸ قانون مدنی)، به امکان اثبات بطلان دعوی مدعی توسط مدعی علیه تصریح شده است. در متون حقوقی نیز اثبات امر عدمی و همچنین، اثبات مخالفت دلیل با واقع، مورد تأیید و پذیرش واقع شده است.

۱.۲. عدم اختصاص ادله به مدعی و عدم محدودیت طرف انکارکننده در ارائه دلیل

برخلاف بحث گسترده‌ای که در فقه در خصوص اختصاص بینه به مدعی و عدم استماع بینه شخص منکر مطرح شده است - در قسمت نخست بیان شد - در حقوق، بحثی از اختصاص دلیل گواهی یا سایر ادله اثبات دعوی به مدعی و محدودیت منکر در ارائه ادله به میان نیامده است. در قوانین نیز بار اثبات دلیل بر مدعی نهاده شده است (ماده ۱۲۵۷ قانون مدنی)، اما حکمی که تمام یا برخی از ادله را به مدعی اختصاص داده باشد و برای شخص منکر نسبت به تمام یا برخی از

ادله اثبات دعوی، ممنوعیت یا محدودیت ایجاد کرده باشد، یافت نمی‌شود.

به نظر می‌رسد در حقوق، عدم اختصاص ادله اثبات دعوی به مدعی و عدم ممنوعیت و محدودیت شخص منکر در ارائه ادله، مفروض و مسلّم دانسته شده است. تنها دلیلی که ترتیب خاص در استناد مدعی یا مدعی علیه به آن مقرر شده است، سوگند قاطع دعوی است که ابتدا مدعی می‌تواند به آن استناد کند و سپس شخص منکر می‌تواند آن را به مدعی رد کند (ماده ۱۳۲۸ قانون مدنی) و شبیه چنین حکمی در ادله دیگر وضع نشده است.

برعکس، استناد طرف‌های دعوی - اعم از مدعی و منکر - به ادله اثبات دعوی در مواد متعدد مطرح شده است. از جمله ماده ۱۹۴ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر داشته است «دلیل عبارت از امری است که اصحاب دعوی برای اثبات یا دفاع از دعوی به آن استناد می‌کنند». در این ماده نه فقط عبارت «اصحاب دعوی» که شامل شخص منکر هم می‌شود، به کار رفته، بلکه به امکان ارائه دلیل برای دفاع از دعوی تصریح شده است. در ماده ۱۹۹ نیز گفته شده است «در کلیه امور حقوقی، دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین دعوی، هرگونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد، انجام خواهد داد». در مواد ۹۶ و ۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی هم بر امکان استناد خواننده به اسناد و دلایل و در مواد ۲۳۲ و ۲۳۴ بر امکان استناد هریک از اصحاب دعوی به گواهی گواهان و در مواد ۲۴۸، ۲۴۹ و ۲۵۳ بر امکان درخواست و استناد هریک از اصحاب دعوی به معاینه و تحقیق محلی و در ماده ۲۵۷ بر امکان درخواست کارشناسی از طرف هریک از اصحاب دعوی تصریح شده است. از این قبیل مواد به خوبی نمایان است که قانون‌گذار در استناد به ادله اثبات دعوی - به جز سوگند - خصوصیتی برای اصحاب دعوی و ترتیبی در این زمینه قائل نیست و نه استناد به دلیلی را صرفاً در اختیار مدعی قرار داده و نه محدودیت یا ممنوعیتی برای منکر ایجاد کرده است، بلکه برای هر دو طرف دعوی، امکان استناد به ادله اثبات دعوی را مقرر و فراهم کرده است. علاوه بر این، اختیار وسیعی برای دادگاه نیز قائل شده است که حتی بدون درخواست و استناد اصحاب دعوی، اقدام به تحقیق و استفاده از ادله کند تا واقعیت مورد اختلاف طرفین را کشف کند.

اختیار مدعی علیه برای ارائه دلیل بر اساس این مقررات را نمی‌توان منحصر و صرفاً مربوط به مواردی شناخت که مدعی علیه به طرح ادعای متقابل می‌پردازد؛ زیرا این مقررات اطلاق دارد و علاوه بر مواردی که خواننده به طرح ادعای متقابل اقدام می‌کند شامل مواردی نیز می‌شود که صرفاً

به دفاع در برابر ادعا می‌پردازد و ادعای مدعی را نفی می‌کند. علاوه بر اینکه، در ماده ۱۹۴ قانون آیین دادرسی مدنی در بیانی مشخص و صریح، امکان ارائه دلیل برای «دفاع» مقرر شده است. برای مثال، در دعاوی مسئولیت مدنی، خوانده‌ای که منکر اقدام زیان‌بار ادعایی خواهان است، می‌تواند برای این انکار خود به هر دلیل قابل استناد از ادله اثبات قانونی متوسل شود. اختیار ابتدایی دادگاه در بررسی دلایل حتی بدون درخواست اصحاب دعوی نیز تأییدکننده این مطلب است که در موارد و در حدودی که دادگاه اختیار دارد، استناد مدعی خصوصیت ندارد و دادگاه می‌تواند با استناد مدعی علیه و حتی بدون استناد اصحاب دعوی، رسیدگی به دلیل را در دستور کار خود قرار دهد.

۲.۲. اثبات بطلان ادعای مدعی و امتناع از سوگند

یکی از مواردی که در قانون به‌طور صریح از اثبات انکار سخن به میان آمده، ماده ۱۳۲۸ قانون مدنی است که مقرر کرده است که «کسی که قسم متوجه او شده است در صورتی که بطلان دعوی طرف را اثبات نکند یا باید قسم یاد کند یا قسم را به طرف دیگر رد کند و اگر نه قسم یاد کند و نه آن را به طرف دیگر رد کند با سوگند مدعی به حکم حاکم، مدعی علیه نسبت به ادعایی که تقاضای قسم برای آن شده است، محکوم می‌شود». به موجب این ماده، مدعی علیه در صورتی که بتواند بطلان دعوی مدعی را ثابت کند، می‌تواند از ادای سوگند یا رد آن به مدعی امتناع کند و این امتناع، نکول محسوب نمی‌شود. بر این اساس، مطابق این ماده، در موارد درخواست سوگند از جانب مدعی، علاوه بر وضعیت‌های ۱. قبول سوگند، ۲. رد سوگند و ۳. نکول، حالت دیگری نیز مطرح است که آن، اثبات بطلان ادعای مدعی است که علاوه بر اینکه مدعی علیه را از قبول یا رد سوگند معاف می‌کند، موجب محکومیت مدعی می‌شود.

مسئله امکان اثبات بطلان دعوی مدعی توسط مدعی علیه و امتناع او از ادای سوگند که در ماده ۱۳۲۸ قانون مدنی به‌صراحت مقرر شده، در منابع حقوقی و آرای قضایی مورد تأکید واقع شده است (مهاجری، ۱۳۸۹، ج ۲، صص. ۴۷۶ و ۴۷۷؛ مهاجری، ۱۳۹۰، ص. ۴۳۱؛ زراعت، ۱۳۸۹، ص. ۶۲۶؛ خدابخشی، ۱۳۹۲، ص. ۶۶۹)، اما آنچه در متون فقهی در مسئله درخواست سوگند از مدعی علیه یافت می‌شود، وضعیت‌های ۱. قبول سوگند، ۲. رد سوگند یا ۳. نکول مدعی علیه در مقابل درخواست سوگند توسط مدعی است و یافت نشده در منبعی فقهی شبیه آنچه

در ماده ۱۳۲۸ قانون مدنی آمده است، در کنار وضعیت‌های سه‌گانه یادشده، وضعیت اثبات بطلان ادعای مدعی نیز مطرح شده باشد، اما در منابعی - که پیش از این نقل شد - به‌طور جداگانه از اعتبار بینه شخص منکر و عدم انحصار دلیل او به‌یمن بحث شده است. با وجود چنین بحث‌ها و دیدگاه‌هایی نمی‌توان حکم مقرر در ماده ۱۳۲۸ قانون مدنی مبنی بر امکان اثبات بطلان ادعای مدعی و امتناع مدعی‌علیه از سوگند را مغایر با فقه و شرع دانست.

قید مورد بحث در ماده ۱۳۲۸ قانون مدنی نشان‌دهنده این است که قانون‌گذار قانون مدنی، اثبات انکار را ممکن می‌داند و مانعی بر سر راه آن نمی‌بیند. اطلاق این قید نیز اقتضا دارد که مدعی‌علیه می‌تواند برای اثبات بطلان ادعای مدعی، از هر دلیلی از ادله اثبات دعوی استفاده کند.

۳.۲. اثبات امر عدمی

با توجه به اینکه مدعی‌علیه در وضعیت انکار محض، صرفاً ادعای مدعی را نفی می‌کند، این سؤال مطرح می‌شود که آیا امر عدمی قابل اثبات است؟ مشهور است که امر عدمی قابل اثبات نیست (امامی، بی‌تا، ج ۶، ص. ۱۴؛ شمس، ۱۳۸۸، ص. ۴۱؛ شیخ‌نیا، ۱۳۷۵، ص. ۴۲).

در آرای متعددی از محاکم هم بر غیرقابل اثبات بودن امر عدمی تأکید شده است^۱، اما این مطلب که امر عدمی را به‌طور مطلق قابل اثبات ندانیم، مورد انتقاد و تردید واقع و گفته شده است که امر عدمی جزئی و مقید را می‌توان به‌طور غیرمستقیم و با اثبات اموری که با آن ملازمه دارد،

۱. رأی شماره ۹۴۰۹۹۷۰۲۲۴۷۰۱۸۶۵ مورخ ۱۳۹۴/۱۰/۲۷ شعبه ۴۷ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، رأی شماره ۱۱۰۵ مورخ ۱۳۹۱/۸/۶ شعبه ۲۴۱ دادگاه عمومی حقوقی تهران تأییدشده با رأی شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۴۰۲۰۸۲ مورخ ۱۳۹۱/۱۱/۱۸ شعبه ۲۴ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، رأی شماره ۱۵۴۴ مورخ ۱۳۹۱/۱۱/۸ شعبه ۲۳۱ دادگاه عمومی حقوقی (خانواده) تهران تأییدشده با رأی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۱۱۰۰۶۰۷ مورخ ۱۳۹۲/۴/۱۷ شعبه ۱۱ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، رأی شماره ۹۲۰ مورخ ۱۳۹۳/۶/۳۰ شعبه ۲۳۱ دادگاه عمومی حقوقی تهران، رأی شماره ۹۴۰۹۹۷۲۱۶۰۱۰۰۵ مورخ ۱۳۹۴/۹/۲۹ شعبه ۳۹ دادگاه عمومی حقوقی تهران تأییدشده با رأی شماره ۹۴۰۹۹۸۲۱۶۰۴۰۰۴۴۱ مورخ ۱۳۹۴/۱۲/۲۴ شعبه ۱۸ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، رأی شماره ۶۴۴ مورخ ۱۳۹۴/۴/۳۱ شعبه ۲۳۱ دادگاه خانواده تهران تأییدشده با رأی شماره ۹۴۰۹۹۸۰۲۰۰۱۰۰۲۸۲ مورخ ۱۳۹۴/۸/۱۳ شعبه ۴۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، رأی شماره ۹۲۰۹۹۷۰۹۰۸۲۰۰۱۰۴ مورخ ۱۳۹۲/۱۰/۲۸ شعبه ۱ دیوان عالی کشور، رأی شماره ۱۴۰۳/۵/۱۷ مورخ ۱۳۹۲/۴/۱۷ شعبه ۲۲ دیوان عالی کشور (همگی به نقل از سامانه ملی آرای قضایی، تاریخ رؤیت: ۱۴۰۳/۵/۱۷).

اثبات کرد مثل اینکه مدعی، حضور و اقدام مدعی علیه در زمان و مکان خاصی را ادعا کند. در چنین موردی، مدعی علیه با اثبات اینکه در آن زمان، در مکان دیگری بوده است، ثابت می‌کند که ادعای مدعی، خلاف واقعیت است و مدعی علیه در آن زمان، در مکان مورد ادعای مدعی نبوده است (امامی، بی تا، ج ۶، ص. ۱۵؛ شیخ‌نیا، ۱۳۷۵، صص. ۴۲ و ۴۳؛ رستمی چلکاسری، ۱۳۹۱، ص. ۲۷). همچنین، مثال‌هایی ارائه و گفته شده است که قانون در مواردی، اثبات امر عدمی را لازم شناخته است مثل ادعای غایب مفقودالاثر بودن فرد معین (ماده ۱۰۱۱ قانون مدنی) (شیخ‌نیا، ۱۳۷۵، ص. ۴۳) و ادعای اعسار از هزینه دادرسی یا محکوم‌به (رستمی چلکاسری، ۱۳۹۱، ص. ۲۷).

در برخی از آرای قضایی نیز ارائه دلیل برای اثبات امر عدمی با تأیید و موافقت دادگاه مواجه شده است از جمله در رأی شماره ۹۴۰۹۹۷۰۲۲۱۰۰۱۲۶۰ مورخ ۱۳۹۴/۱۰/۲۲ شعبه ۱۰ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، ارائه دلیل بر اثبات ادعای خواهان مبنی بر «عدم استفاده خوانده از علامت تجاری»، مورد تأیید قرار گرفت و رأی دادگاه نخستین بر بطلان دعوی خواهان - که در آن بر اقامه دلیل بر امر عدمی ایراد شده بود - نقض شد. در رأی قابل تأمل شماره ۹۴۰۹۹۷۲۱۳۰۷۰۱۳۶۷ مورخ ۱۳۹۴/۱۱/۱۹ شعبه ۶۲ دادگاه تجدیدنظر استان تهران نیز رأی دادگاه نخستین - که در آن، شهادت شهود خواهان بر «عدم وجود دین» را به استناد غیرقابل اثبات بودن امر عدمی نپذیرفته بود - نقض شده است (سامانه ملی آرای قضایی، تاریخ رؤیت: ۱۴۰۳/۵/۱۷).

به نظر می‌رسد در دادرسی، امر عدمی جزئی و مقید را می‌توان با اثبات لوازم، مقتضیات، اسباب و مسببات آن - که امر وجودی و قابل اثبات هستند - اثبات کرد و قاضی را به قناعت وجدان در خصوص آن رساند. بنابراین، اگر موضع خوانده در برابر ادعای مدعی، مطرح کردن امر عدمی جزئی و مقید باشد، اثبات چنین امری امکان‌پذیر است و به صرف عدمی بودن آن نمی‌توان آن را غیرقابل اثبات دانست. برای مثال، اگر خواهان مدعی شود که در تاریخ معین در یک مجلس مشخص، خوانده از او مبلغی وجه نقد دریافت کرده و به او بدهکار است، خوانده می‌تواند با معرفی اشخاص حاضر در آن مجلس و با شهادت آن‌ها، عدم دریافت وجه در آن جلسه را ثابت کند.

امر عدمی غالباً دفاع مدعی علیه در برابر ادعای مدعی است، اما ممکن است ادعای مدعی، امر عدمی باشد مانند مثال‌هایی که پیش از این نقل شد (ادعای غایب مفقود الاثر بودن فرد معین و ادعای اعسار از هزینه دادرسی یا محکوم‌به). نیاز به اثبات ادعای امر عدمی با توجه به این قاعده که بار اثبات ادعا بر مدعی است، نمی‌تواند با تردید و اشکال مواجه شود. بنابراین، وقتی در قانون (مواد و مقررات مربوط به مثال‌های یادشده)، ادعای امر عدمی به صراحت بیان شده است، این مطلب به دست می‌آید که از نظر قانون‌گذار، اثبات امر عدمی کاری ممکن و شدنی است.

برای مثال، قانون آیین دادرسی مدنی پس از اینکه در ماده ۵۰۵ چگونگی مطرح کردن «ادعای اعسار» از هزینه دادرسی را بیان کرده، در ماده ۵۰۶ از «دلیل اعسار» که ممکن است شهادت باشد، سخن به میان آورده است. به موجب ماده ۷ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی (مصوب ۱۳۹۴) نیز اثبات اعسار بر عهده مدیون است با این تفاوت که «در مواردی که وضعیت سابق مدیون دلالت بر ملائت وی داشته یا مدیون در عوض دین، مالی دریافت کرده یا به هر نحو تحصیل مال کرده باشد»، اثبات اعسار بر اساس قواعد عمومی و ادله اثبات دعاوی انجام می‌شود، اما در غیر از موارد یادشده، در صورت عدم اثبات ملائت مدیون توسط خواننده دعوی اعسار، اثبات اعسار به طور ویژه و با سوگند مدعی اعسار خواهد بود. در تبصره ۱ ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی نیز از «ادعای عدم اطلاع از مفاد رأی» و رسیدگی دادگاه به این ادعا - که مستلزم ارائه دلیل توسط مدعی است ماده ۱۰۱۱ قانون مدنی - سخن به میان آمده است.

بر اساس مباحث و معیارهایی که در فقه برای تشخیص مدعی از منکر بیان شده است (الطوسی، ۱۳۵۱ق، ج ۸، ص. ۲۵۶؛ الحلی (المحقق)، ۱۴۱۵ق، ج ۴، صص. ۱۰۸ و ۱۰۹؛ الحلی (المحقق)، بی تا، ص. ۲۸۴؛ مکی العاملی (الشهید الاول)، ۱۳۶۸، ص. ۵۱؛ الطباطبایی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص. ۴۱۰؛ الخوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص. ۶۷؛ النجفی، ۱۳۶۲، ج ۴۰، صص. ۳۷۱-۳۷۶؛ الآشتیانی، بی تا، صص. ۱۱۳ و ۱۱۴)، مطرح کننده امر عدمی ممکن است مدعی باشد یا منکر و نمی‌توان گفت طرح امر عدمی صرفاً انکار محسوب می‌شود و مطرح کننده آن، منکر است.

مقید و جزئی یا مطلق و کلی بودن امر عدمی که مدعی علیه در مقام دفاع مطرح می‌کند، بستگی به ادعای مدعی دارد. برای مثال، اگر مدعی ادعا کند که مدعی علیه در فلان روز در مغازه او حاضر شده و با خرید مقداری اجناس، به او بدهکار شده است، مدعی علیه در پاسخ به چنین ادعایی می‌تواند حضور خود در آن روز معین در مغازه مدعی را نفی کند. چنین امر عدمی‌ای،

جزئی و مقید است و مدعی علیه می‌تواند با اثبات حضور خود در آن روز در مسافرت به نحوی که حضور او در مغازه مدعی در آن روز را منتفی کند، این امر عدمی مقید و جزئی را ثابت کند، اما اگر مدعی، ادعای بدهکاری مدعی علیه به او را به طور مطلق و بدون ذکر منبع و منشأ آن مطرح کند، دفاع مدعی علیه به اینکه به مدعی بدهکار نیست، امر عدمی مطلق و کلی است که قابلیت اثبات ندارد.

آنچه در این قسمت از منابع حقوقی نقل و بحث شد، با چنین بیانی در منابع فقهی یافت نشده است، اما مشابه آن، بیان‌هایی پیش از این از فقها نقل شد مبنی بر اینکه ممکن است انکار شخص منکر همراه باشد با امر وجودی و ثبوتی که در این صورت شخص منکر می‌تواند با اثبات امر وجودی و ثبوتی با بینه، به اثبات انکار خود برسد.

نکته قابل توجه اینکه، مطرح کردن و اثبات لوازم، مقتضیات، اسباب و مسببات امر عدمی توسط مدعی علیه به منظور اثبات امر عدمی - که دفاع مدعی علیه است - مدعی علیه را از منکر بودن و موضع او را از انکار خارج نمی‌کند و مدعی محسوب نمی‌شود؛ زیرا لوازم، مقتضیات، اسباب و مسببات امر عدمی، مقصود اصلی مدعی علیه و موضوع دعوی نیستند، بلکه صرفاً به منظور اثبات امر عدمی که دفاع مدعی علیه و مقصود اصلی اوست، مورد توجه و استفاده مدعی علیه قرار می‌گیرند.

چنین وضعیتی با وضعیت قلب شدن دعوی متفاوت است؛ زیرا در منقلب شدن دعوی، مدعی علیه، موضوعی را مطرح می‌کند که اولاً، حاوی تأیید و اقرار نسبت به اصل ادعای مدعی است. ثانیاً، خود آنچه مطرح می‌شود، موضوعی مستقل است که شرایط ادعا را دارد؛ اگرچه اثبات آن در نهایت، سبب برائت مدعی علیه و محکومیت مدعی می‌شود. این در حالی است که هیچ‌یک از این ویژگی‌ها در مطرح کردن و اثبات لوازم، مقتضیات، اسباب و مسببات امر عدمی که دفاع مدعی علیه است، وجود ندارد.

۴.۲. تعارض ادله و اثبات خلاف واقع بودن دلیل

پیش از این بحث شد که در حقوق، ارائه دلیل اختصاص به مدعی ندارد و نه فقط مدعی علیه هم می‌تواند برای دفاع و نفی ادعای مدعی دلیل ارائه کند، بلکه دادگاه نیز اختیار دارد در مواردی و با رعایت محدودیت‌هایی، رسیدگی به دلیل را در دستور کار قرار دهد. امکان ارائه دلیل توسط

مدعی علیه، مسئله تعارض ادله مدعی و مدعی علیه و توان اثباتی هر دلیل در مقام تعارض با دلیل طرف مقابل را به دنبال دارد. این بحث در حقوق، اختصاص به حالتی ندارد که خواهان و خوانده هرکدام از جهتی مدعی باشند و بر ادعاهای متقابل خود، ادله متقابل ارائه کرده باشند، بلکه شامل مواردی نیز می شود که مدعی بر ادعای خود و مدعی علیه بر دفاع و انکار خود، اقامه دلیل کرده باشد.

در خصوص موضوع تعارض ادله اثبات دعوی و راه حل های قابل طرح در موارد تعارض ادله، بحث های فراوان و دیدگاه های متعددی در متون فقهی و ادبیات حقوقی مطرح شده است که پرداختن به آن ها در این پژوهش، خروج از موضوع محسوب می شود، اما اصل طرح این مباحث و راه حل ها، تأییدکننده عدم انحصار اقامه دلیل به مدعی و امکان ارائه دلیل توسط مدعی علیه است و اگر اقامه دلیل اختصاص به مدعی داشت و برای مدعی علیه امکان ارائه دلیل وجود نداشت، مسئله تعارض ادله اثبات دعوی، سالبه به انتقای موضوع می شد و محلی برای طرح و بررسی نداشت.

یکی از مواردی که قانون به مسئله تعارض ادله متقابل طرفین دعوی و وضعیت توان اثباتی دلیل در تعارض با ادله دیگر توجه کرده است، در خصوص اماره قانونی است. قانون مدنی (ماده ۱۲۵۸) اماره را یکی از ادله اثبات دعوی معرفی کرده است که شامل اماره قانونی و قضایی می شود (ماده ۱۳۲۱) و اعتبار اماره قانونی را مشروط کرده است به اینکه خلاف آن ثابت نشود (ماده ۱۳۲۳). براین اساس، ممکن است دلیل مدعی، اماره قانونی باشد که در این صورت به تصریح قانون، اعتبار این دلیل در صورتی است که خلاف آن ثابت نشود. معلوم است که اثبات خلاف اماره قانونی که مورد استناد مدعی واقع شده است، با ارائه دلیل از جانب مدعی علیه بر دفاع و نفی ادعای مدعی انجام می شود و وجود چنین حکمی در قانون، به خوبی مستلزم تجویز ارائه دلیل توسط مدعی علیه بر دفاع و نفی ادعای مدعی است.

البته برخی از شرط و وضعیت یادشده در خصوص اماره قانونی، چنین استفاده کرده اند که نقش اماره قانونی در معاف کردن مدعی از ارائه دلیل و تحمیل بار اثبات دلیل بر مدعی علیه است (شیخ نیا، ۱۳۷۵، صص. ۴۵ و ۴۶؛ عظیمی، ۱۳۶۹، ص. ۶۰؛ زراعت و حاجی زاده، ۱۳۹۰، ص. ۱۳۴؛ رستمی چلکاسری، ۱۳۹۱، ص. ۲۹). به نظر یکی از حقوق دانان نیز نقش اماره قانونی در تعیین مدعی و منکر است و کسی که اماره قانونی برخلاف ادعای اوست، مدعی محسوب می شود

(کریمی، ۱۳۹۱، ص. ۱۶۴).

این اظهارات و نظرات با صراحت قانون که اماره قانونی را قسمی از اقسام اماره به‌عنوان یکی از ادله اثبات دعوی برشمرده است، سازگار نیست. واقعیت این است که در حقوق، اماره قانونی یکی از ادله اثبات دعوی است که تفاوت آن با اماره قضایی در این است که برخلاف اماره قضایی که تشخیص هر مصداق آن به نظر قاضی است، مصادیق اماره قانونی در قانون بیان شده است. اماره قانونی در مقایسه با ادله دیگر - از قبیل اسناد، اقرار و گواهی - به‌صراحت قانون، از اعتبار کمتری برخوردار است و توان مقابله با آن‌ها را ندارد، اما این دلیل مانند هر دلیل دیگر می‌تواند توسط مدعی یا مدعی‌علیه، مورد استناد قرار گیرد و با وجود کفایت آن در صورتی که دلیل معارض آن وجود نداشته باشد، استنادکننده به آن می‌تواند افزون بر اماره قانونی، به ادله دیگر نیز برای اثبات و تقویت موضع خود استناد کند.

امکان ارائه دلیل در مقابل دلیل و اثبات خلاف واقع بودن دلیل، اختصاص به اماره قانونی ندارد، بلکه در ادله دیگر نیز چنین وضعیتی وجود دارد. در اقرار به‌موجب ماده ۱۲۷۶ قانون مدنی، اگر کذب بودن اقرار بر دادگاه معلوم شود، دادگاه بر اساس آن، حکم صادر نمی‌کند. بر اساس ماده ۱۳۱۹ قانون مدنی نیز اگر خلاف واقع بودن شهادت بر قاضی معلوم شود، به آن ترتیب اثر نمی‌دهد. مقرراتی از این قبیل نشان‌دهنده این مطلب است که ادله اثبات دعوی مطلق نیستند که امکان ارائه دلیل در مقابل آن‌ها توسط طرف مقابل وجود نداشته باشد و طرف مقابل نتواند با ارائه ادله متقابل، خلاف واقع بودن آن را اثبات کند. در این خصوص، صرفاً در سوگند، قانون‌گذار محدودیت قائل شده و در ماده ۱۳۳۱ قانون مدنی اعلام کرده است «قسم قاطع دعوی است و هیچ‌گونه اظهاریه که منافی با قسم باشد، از طرف پذیرفته نخواهد شد». این در حالی است که در همین دلیل (سوگند) نیز اگر قاضی علم به خلاف واقع بودن آن داشته باشد، نمی‌تواند بر اساس آن رأی صادر کند.

نتیجه‌گیری

از آنچه در این مقاله گذشت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در خصوص امکان اقامه دلیل برای اثبات انکار، وضعیت در فقه و حقوق متفاوت است. در فقه روایت معروف «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر» ظاهر در این دانسته شده که اقامه بینه، منحصر به مدعی است و شخص منکر

صرفاً در صورت درخواست مدعی می‌تواند ادای سوگند کند، اما برخی فقها، روایت مذکور را به‌گونه‌ای دیگر تفسیر کرده و دلالت آن بر انحصار دلیل شخص منکر به «یمین» و ممنوع بودن او از اقامه بینه را نپذیرفته‌اند.

در حقوق، بار اثبات بر مدعی است، ولی بحثی از اختصاص ارائه دلیل به مدعی و محدودیت یا ممنوعیت منکر در ارائه دلیل برای اثبات انکار خود، به میان نیامده است و نشانی از آن در قوانین یافت نمی‌شود، بلکه قواعد و مواد متعددی در قوانین وجود دارد که بیان‌کننده عدم اختصاص اختیار ارائه ادله اثبات به مدعی و اختیار هر دو طرف دعوی و همچنین، اختیار دادگاه در این زمینه است. مواد و مقررات مربوط به امکان اثبات خلاف دلیل و بی‌اعتباری دلیل در صورت خلاف واقع شناخته شدن آن، تأییدکننده امکان ارائه دلیل توسط منکر در مقابل ادله مدعی است. در مسئله درخواست سوگند از مدعی علیه نیز در قانون مدنی (ماده ۱۳۲۸) به امکان خودداری مدعی علیه از سوگند با اثبات بطلان دعوی مدعی تصریح شده است. در نوشته‌ها و متون حقوقی مربوط به ادله اثبات دعوی نیز تلقی عمومی بر امکان ارائه دلیل توسط هریک از اصحاب دعوی بر موضع خود است و ارائه دلیل و اثبات امر عدمی نیز ممکن دانسته شده است. درنهایت، می‌توان گفت وضعیت حقوقی مبنی بر عدم اختصاص ارائه دلیل و اثبات به مدعی و امکان ارائه دلیل و اثبات انکار توسط مدعی علیه، با آنچه در فقه شهرت دارد - که اقامه بینه را مختص به مدعی می‌داند - هماهنگ نیست، ولی با وجود دیدگاه فقهای که چنین اختصاصی را نپذیرفته‌اند، وضعیت حقوقی را مخالف با شرع نمی‌توان دانست.

منابع

- (۱) قرآن کریم
- (۲) امامی، سیدحسن (بی تا). حقوق مدنی (جلد ۶). تهران: ابوریحان.
- (۳) آشتیانی، میرزاحمدحسن (بی تا). کتاب القضاء. قم: دارالهجرة.
- (۴) الانصاری (الشیخ)، مرتضی (۱۴۱۰ق). القضاء الاسلامی (به قلم میرزاحسین قلی) (جلد ۱). بی جا: المؤسسة الاسلامیة للنشر.
- (۵) الایروانی، باقر (۱۴۲۷ق). دروس تمهیدیة فی الفقه الاستدلالی (جلد ۳). قم: مؤسسه الفقه للطباعة والنشر.
- (۶) التبریزی، المیرزاجواد (۱۴۱۵ق). اسس القضاء والشهادة. بی جا: مؤسسه الامام الصادق (علیه السلام).
- (۷) الحلّی (المحقق)، نجم الدین جعفر بن الحسن (۱۴۱۵ق). شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام (جلد ۴). قم: مؤسسه المعارف الاسلامیة.
- (۸) الحلّی (المحقق)، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن (بی تا). المختصر النافع فی فقه الامامیة. مصر: دارالکتاب العربی.
- (۹) خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۲). مبانی فقهی آیین دادرسی مدنی و تأثیر آن در رویه قضایی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- (۱۰) الخوانساری، السیداحمد (۱۴۰۵ق). جامع المدارک فی شرح المختصر النافع (جلد ۶) (جلدهای ۶ و ۷ در یک مجلد). تهران: مکتبه الصدوق.
- (۱۱) رستمی چلکاسری، عبدالله (۱۳۹۱). ادله اثبات دعوی (در امور مدنی). گیلان: دانشگاه گیلان.
- (۱۲) الرشیدی، میرزاحسین (۱۴۰۱ق). کتاب القضاء (جلدهای ۱ و ۲) (در یک مجلد). قم: دارالقرآن الکریم.
- (۱۳) زراعت، عباس (۱۳۸۹). محشای قانون آیین دادرسی مدنی. تهران: ققنوس.
- (۱۴) زراعت، عباس و حاجی زاده، حمیدرضا (۱۳۹۰). ادله اثبات دعوی. کاشان: قانون مدار.
- (۱۵) شمس، عبدالله (۱۳۸۸). ادله اثبات دعوی. تهران: دراک.
- (۱۶) شیخ نیا، امیرحسین (۱۳۷۵). ادله اثبات دعوی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- (۱۷) الطباطبائی الیزدی، السیدمحمدکاظم (۱۳۷۸ق). العروة الوثقی (جلد ۳). طهران: مطبعة الحیدری.
- (۱۸) الطباطبائی، السیدعلی (۱۴۰۴ق). ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل (جلد ۲). قم: مؤسسه آل البيت.
- (۱۹) الطوسی (الشیخ)، ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی (۱۳۵۱ق). المبسوط فی فقه الامامیة (جلد ۸). بی جا: المکتبه المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة.

- ۲۰) عظیمی، محمد (۱۳۶۹). ادله اثبات دعوی. بی‌جا: مؤسسه انتشارات هاد.
- ۲۱) کریمی، عباس (۱۳۹۱). ادله اثبات دعوی. تهران: میزان.
- ۲۲) الکنی الطهرانی، الملا علی (بی‌تا). کتاب القضاء (چاپ سنگی). بی‌جا: بی‌نا.
- ۲۳) مکی العاملی (الشهید الاول)، شمس‌الدین محمد بن جمال‌الدین (۱۳۶۸). اللمعة الدمشقیة فی فقه الامامیة. قم: دارالفکر.
- ۲۴) الموسوی البجنوردی، السید میرزا حسن (بی‌تا). القواعد الفقهیة (جلد ۳). قم: دارالکتب العلمیة.
- ۲۵) الموسوی الگلپایگانی، السید محمد رضا (بی‌تا). کتاب القضاء (به قلم السید علی الحسینی المیلانی) (جلد ۲). قم: دارالقرآن الکریم.
- ۲۶) مهاجری، علی (۱۳۸۹). مبسوط در آیین دادرسی مدنی (جلد ۲). تهران: فکرسازان.
- ۲۷) مهاجری، علی (۱۳۹۰). قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی. تهران: فکرسازان.
- ۲۸) المؤمن، محمد (۱۳۸۰). مبانی تحریر الوسیله (جلد ۱). قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی (رحمت الله علیه).
- ۲۹) النجفی، محمد حسن (۱۳۶۲). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام (جلد ۴۰). تهران: دارالکتب الاسلامیة.

30) <https://ara.jri.ac.ir/Judge/Index>

References

- 1) The Holy Quran.
- 2) Ansari (Sheikh), Morteza (1410 AH/1990). al-Qaḍā' al-Islāmī (written by Mirza Hossein Qoli) (Vol. 1). [n.p.]: Islamic Publications Office [in Arabic].
- 3) Ashtiani, Mirza Mohammad Hasan (n.d.). Ketāb al-Qaḍā'. Qom: Dar al-Hijrah [in Arabic].
- 4) Azimi, Mohammad (1369 SH/1990). Adelleh-ye Eṣbāt-e Da'vī [Evidence of Proof of Claim]. [n.p.]: Had Publishing Institute [in Persian].
- 5) Emami, Seyyed Hasan (n.d.). Hoqūq-e Madanī (Vol. 6) [Civil Law (Vol. 6)]. Tehran: Aboureyhan [in Persian].
- 6) Hilli (Muhaqqiq), Abou al-Qasim Najm al-Din Jafar ibn al-Hasan (n.d.). al-Moḥṭaṣar al-Nāfi' fi Fiqh al-Imāmiyyah. Egypt: Dar al-Kitab al-Arabi [in Arabic].
- 7) Hilli (Muhaqqiq), Najm al-Din Jafar ibn al-Hasan (1415 AH/1994). Šarā'i' al-Islām fi Masā'il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām (Vol. 4). Qom: Islamic Knowledge Foundation [in Arabic].
- 8) Iravani, Baqir (1427 AH/2006). Durūs Tamhīdiyyah fi al-Fiqh al-Istidlālī (Vol. 3). Qom: Al-Fiqh Institute for Printing and Publishing [in Arabic].
- 9) Kani Tehrani, Molla Ali (n.d.). Ketāb al-Qaḍā' (lithograph). [n.p.]: [n.n.] [in Arabic].
- 10) Karimi, Abbas (1391 SH/2012). Adelleh-ye Eṣbāt-e Da'vī [Evidence of Proof of Claim]. Tehran: Mizan [in Persian].
- 11) Khansari, Seyyed Ahmad (1405 AH/1984). Jāmi' al-Madārik fi Šarḥ al-Moḥṭaṣar al-Nāfi' (Vol. 6) (Vols. 6 & 7 in one volume). Tehran: Maktabat al-Saduq [in Arabic].
- 12) Khodabakhshi, Abdollah (1392 SH/2013). Mabānī-ye Feqhī-ye Āyīn-e Dādrasī-ye Madanī va Ta'tīr-e Ān dar Ravīyeh-ye Qaḍā'i [Jurisprudential Foundations of Civil Procedure and Its Impact on Judicial Precedent]. Tehran: Joint Stock Publishing Company [in Persian].
- 13) Makki al-Amili (Shahid al-Awwal), Shams al-Din Mohammad ibn Jamal al-Din (1368 SH/1989). al-Lum'ah al-Dimašqiyyah fi Fiqh al-Imāmiyyah. Qom: Dar al-Fikr [in Arabic].
- 14) Mohajeri, Ali (1389 SH/2010). Mabsūṭ dar Āyīn-e Dādrasī-ye Madanī (Vol. 2) [Detailed Treatise on Civil Procedure (Vol. 2)]. Tehran: Fekrsazan [in Persian].
- 15) Mohajeri, Ali (1390 SH/2011). Qānūn-e Āyīn-e Dādrasī-ye Madanī dar Naẓm-e Hoqūqī-ye Konūnī [Civil Procedure Code in the Current Legal Order]. Tehran: Fekrsazan [in Persian].
- 16) Mo'men, Mohammad (1380 SH/2001). Mabānī Taḥrīr al-Wasīlah (Vol. 1). Qom: The Institute for Publication of Imam Khomeini's Works [in Arabic].
- 17) Mousavi Bojnourdi, Seyyed Mirza Hasan (n.d.). al-Qawā'id al-Fiqhiyyah (Vol. 3). Qom: Dar al-Kotob al-Ilmiyyah [in Arabic].
- 18) Mousavi Golpayegani, Seyyed Mohammad Reza (n.d.). Ketāb al-Qaḍā' (written by Seyyed Ali al-Hosseini al-Milani) (Vol. 2). Qom: Dar al-Qur'an al-Karim [in Arabic].
- 19) Najafi, Mohammad Hasan (1362 SH/1983). Jawāhir al-Kalām fi Šarḥ Šarā'i' al-

- Islām (Vol. 40). Tehran: Dar al-Kotob al-Islamiyyah [in Arabic].
- 20) Rashti, Mirza Habibollah (1401 AH/1981). Ketāb al-Qaḍā' (Vols. 1 & 2) (in one volume). Qom: Dar al-Qur'an al-Karim [in Arabic].
 - 21) Rostami Chelkasari, Ebadollah (1391 SH/2012). Adelleh-ye Eṣbāt-e Da'vī (Dar Omūr-e Madanī) [Evidence of Proof of Claim (In Civil Matters)]. Guilan: University of Guilan [in Persian].
 - 22) Shams, Abdollah (1388 SH/2009). Adelleh-ye Eṣbāt-e Da'vī [Evidence of Proof of Claim]. Tehran: Derak [in Persian].
 - 23) Sheikhnia, Amir Hossein (1375 SH/1996). Adelleh-ye Eṣbāt-e Da'vī [Evidence of Proof of Claim]. Tehran: Joint Stock Publishing Company [in Persian].
 - 24) Tabatabaei Yazdi, Seyyed Mohammad Kazem (1378 AH/1958). al-'Urwah al-Wuṭqā (Vol. 3). Tehran: Al-Haydari Printing Press [in Arabic].
 - 25) Tabatabaei, Seyyed Ali (1404 AH/1984). Riyāḍ al-Masā'il fi Bayān al-Aḥkām bi al-Dalā'il (Vol. 2). Qom: Al al-Bayt Institute [in Arabic].
 - 26) Tabrizi, Mirza Javad (1415 AH/1994). Usus al-Qaḍā' wa al-Šahādah. [n.p.]: Imam al-Sadiq (a.s.) Institute [in Arabic].
 - 27) Tusi (Sheikh), Abou Jafar Mohammad ibn Hasan ibn Ali (1351 AH/1932). al-Mabsūṭ fi Fiqh al-Imāmiyyah (Vol. 8). [n.p.]: Al-Mortazaviyyah Bookstore for the Revival of Jafari Heritage [in Arabic].
 - 28) Zeraat, Abbas & Hajizadeh, Hamidreza (1390 SH/2011). Adelleh-ye Eṣbāt-e Da'vī [Evidence of Proof of Claim]. Kashan: Qanun-Madar [in Persian].
 - 29) Zeraat, Abbas (1389 SH/2010). Maḥšā-ye Qānūn-e Āyīn-e Dādrasī-ye Madanī [Annotated Civil Procedure Code]. Tehran: Qoqnoos [in Persian].
 - 30) <https://ara.jri.ac.ir/Judge/Index>